



جایگاه عرفان و تصوف در بین ایرانیان

جواد زارع دین آباد^۱
دکتر یوسف مقدسی^۲

چکیده

عرفان به عنوان نقطه مشترک تمامی آیین‌ها و مذاهب، راهی است برای کشف و شناخت حقیقت بر اساس ذوق و اشراق. عرفان و تصوف، به عنوان عنصر و پدیده‌ای که ماهیتی اجتماعی و فرهنگی دارد، بازتاب و جلوه‌ای گسترده در سبک زندگی ایرانیان داشته است. این حضور پرنرگ، حتی منحصر و محدود به متون ادبی مکتوب و آثار فرهنگی خواص و نخبگان جامعه ایرانی نبوده و دامنه آن به فرهنگ عامه و فولکلور نیز کشیده شده است. البته با وجود تأثیر زیاد عرفان و تصوف بر سبک زندگی ایرانیان، فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی نیز، متقابلاً روی عرفان و تصوف تأثیر گذاشته و این تأثیرات، امروزه، به وضوح در مراسمات مذهبی و عرفانی عامه مردم و حتی در مراسمات صوفیه دیده می‌شود. این مقاله با رویکرد کیفی و روش توصیفی تحلیلی، به بررسی جایگاه و نقش عرفان و تصوف در سبک زندگی ایرانیان در اعصار مختلف تاریخ از طریق کندوکاو در آثار کهن دینی، عرفانی و ادبی می‌پردازد و نقش و جایگاه تصوف و عرفان را در سبک زندگی مردم ایران، در طول تاریخ بررسی می‌کند. هدف نوشتار حاضر، ارائه تصویری از پدیده عرفان در بین ایرانیان است. بدون شک معرفی جامع این پدیده هم عرفان‌پژوهان را از ابعاد و زوایای مختلف این پدیده آگاه می‌کند تا حوزه پژوهشی خود را با آگاهی انتخاب کنند و هم می‌تواند برای شیفتگان سلوک این طریق، روشنگر باشد.

کلیدواژه‌ها: عرفان، تصوف، ایران، اسلام، زرتشت، شعوبیه
رتال جامع علوم انسانی

۱- مقدمه

واژه «عرفان» در لغت به معنای «شناخت» است و در اصطلاح، به معرفت قلبی خداوند که از طریق کشف و شهود و صفای باطن حاصل می‌گردد، گفته می‌شود. معرفت عرفانی عبارت است از «بازشناختن ذات و صفات الهی در صور تفصیل بعد از آن که بر سبیل اجمال معلوم شده باشد که موجود حقیقی و فاعل مطلق اوست» (عزالدین کاشانی ۱۳۶۷). بسیاری از محققان، میان تصوف و عرفان تفاوت قائل شده و تصوف را جنبه عملی سلوک و عرفان را جنبه علمی آن دانسته‌اند. در این مقاله، مطابق با عقیده عده‌ای از پژوهشگران، این دو واژه، مرادف هم به کار رفته است. عرفان به معنای شناخت خداوند، صرفاً به معنای علم به وجود او نیست. بلکه به معنای طریقی است که انسان از آن

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فرهنگیان آذربایجان غربی، پردیس شهید رجایی ارومیه
javad.zare1336@gmail.com

^۲ استادیار «الهیات»، دانشگاه فرهنگیان آذربایجان غربی، پردیس شهید رجایی ارومیه mogaddasi48@gmail.com



طریق، به کشف و شهود خود، حق و نسبت خود با او و پیوستن و دلبستن به این حقیقت ازلی و فراگیر می‌رسد. نیاز به چنین شناختی در اسلام و سایر ادیان ابراهیمی، نیاز فطری تلقی می‌شود. از این رو رسیدن به آن، رسیدن به آرامشی غیرقابل وصف است. این نیاز گرچه در همه انسان‌ها و در همه ادوار به یک اندازه بروز و ظهور ندارد، اما به کلی از میان رفتنی نیست و حتی شاید نیاز مردم امروز به آن، بیشتر از پیشینیان باشد. در دامن چنین عرفانی، افراد و جماعت‌هایی ظهور کردند که تنوع آنها شاید حکایتی از تنوع راه‌های انسان به سوی خدا باشد. تصوف نیز یکی از پر دامنه‌ترین این جریان‌هاست که در تاریخ آن مانند هر جماعت و نحله‌ای، بد و خوب با هم درآمیخته است (عروج‌نیا ۱۳۹۵).

۲- پیشینه پژوهش

عرفان و تصوف از دیرباز در سبک زندگی ایرانیان نمود ویژه و تأثیر شگرفی داشته که مطالعات و پژوهش‌های متعددی در این حوزه صورت گرفته است. محمدحسین زرین‌کوب (۱۳۸۹) در اثر خود صوفیان برجسته ایران را بازمی‌شناساند و مکاتب مختلف تصوف را تعریف و سیر تصوف را از آغاز پیدایش و تحولات آن در زمینه‌های درونی تصوف و طرائق صوفیانه، بررسی می‌کند. وی منکر تأثیر آراء و عقاید ملل بیگانه در عرفان اسلامی بوده و تنها به شباهت صرف بین عرفان اسلامی و عرفان دیگر اقوام جهان معتقد است.

عروج‌نیا (۱۳۹۵) در کتاب «تاریخ عرفان اسلامی و تصوف در ایران» به زمینه‌های ورود عرفان و تصوف به ایران بعد از اسلام و رشد آنها پرداخته و سپس اقدام به معرفی و بررسی سلاسل و طرائق صوفیه و سبک زندگی و گرایش آنها به تشیع و تسنن در ایران می‌کند.

اصغر دادبه (۱۳۸۹) در مقاله «سعدی و نظریه اخلاقی کم‌آزاری» با رویکرد عرفانی و حکمت اخلاقی یا فلسفه اخلاق، موضوع بی‌آزاری را در فلسفه کهن غرب (حکمت یونانی و رومی و اسکندرانی) و حکمت ایرانی، اعم از حکمت خسروانی و اندرزنامه‌های پهلوی پیش از اسلام و آثار حکما، شاعران و نویسندگان ایرانی پس از اسلام، بررسی و تحلیل کرده است. و بدین ترتیب عرفان قبل از اسلام ایران را، به صورت دقیق و علمی و بدون تعصب و جانبداری توصیف کرده است. وی (همان ۱۳۸۹) در پژوهش خود، با استناد به متون کهن پهلوی، از جمله ارداویراف‌نامه، اصل دین مغان، که آن را آیین زردشتی می‌خواند، کم‌آزاری و مصالحه با دیگران دانسته و بهترین نمونه به‌جامانده از اندرزنامه‌های پهلوی را باب برزویه طبیب از کلیله و دمنه نصرالله منشی می‌داند و معتقد است که آموزه‌های حکیمانه برزویه طبیب با روشنفکرانه‌ترین گزارش‌های عصر جدید فرنگ در زمینه جست‌وجوی انسان خردمند و برخورد او با ادیان و اختلافات ناشی از آنها و سرانجام در پیش گرفتن روشی خردمندانه و اومانستی پهلوی می‌زند.

مصطفی کامل‌الشبیبی (۱۳۹۶) نیز کتابی با نام «همبستگی میان تصوف و تشیع» دارد. این اثر و دیگر آثار از این دست کمابیش عرفان اسلامی را وام دار حضرت علی و امامان می‌دانند و سلسله متصوفه را به آنان منسوب می‌کنند. این ادعا و توجه به زندگانی زاهدانه و عبادت‌های عارفانه ائمه شیعه، این تناظر تاریخی را در اذهان برانگیخته است که ممکن است تصوف ریشه‌های شیعی داشته باشد.

دکتر اختیار بخشی (۱۳۹۸) در مقاله «نگاهی به جلوه‌های کم‌آزاری برجسته‌ترین ارزش فرهنگ ایرانی در متون ماندگار ادبیات فارسی و در فرهنگ عام ایرانیان»، به بررسی جنبه‌های عرفانی و تعلیمی در ادبیات فاخر فارسی و ضرب‌المثل‌ها و فولکلورهای مستعمل در زندگی روزمره ایرانیان، پرداخته و تأثیر عرفان و تصوف شعری ایرانی، بر بی‌آزاری را، در متون ادبی فارسی، مورد تحقیق قرار می‌دهد.



۳- تفاوت عرفان با تصوف

بسیاری از محققان میان تصوف و عرفان تفاوت قائل شده و تصوف را جنبه عملی سلوک و عرفان را جنبه علمی آن دانسته‌اند. در نظر ایشان، آموزه و راه و روش خردمندان و حکیمانهای که برزویه، برای سبک زندگی بهتر انسان‌ها، بر اساس سخنی از او که «علم به کردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش، نیکوکاری و بی‌آزاری است»، در پیش روی انسان‌ها می‌نهد، از منظر عام، نیک‌کرداری و از منظر خاص، بی‌آزاری است.

دانش بدون عمل و دانشی که در کردار نیک بروز و ظهور پیدا نکند، در نظر حکمای ایرانی، اعم از نویسنده و شاعر، به هیچ نمی‌آرزد و ثمره دانش، نیکوکاری و بی‌آزاری است. بر این اساس حکمای ایرانی، حکمت و عرفان را به دو جنبه نظری و عملی تقسیم می‌کنند که جنبه نظری آن علم و دانایی و جنبه عملی آن، داشتن سبک زندگی سالم و انسان‌دوستی و دگرآزاری نکردن و مفید بودن برای خلق خداست. این آموزه، پس از اسلام نیز با جایگاه خاص انسانیت و دگردوستی در دین اسلام، تقویت شده و در نظریه‌های عرفانی و اخلاقی حکمایی چون فارابی، زکریای رازی، بوعلی سینا و شعرای حکیمی چون ناصر خسرو، نظامی، حافظ، سعدی و به‌ویژه مولوی، متبلور و نمودار می‌شود.

۴- پیشینه عرفان در اسلام

اسلام که به فاصله کمی بعد از ظهور، از حدود عربستان خارج شده و به سرعت پیش می‌رفت، طولی نکشید که به مرزهای چین رسید. در زمان بنی امیه، مناسبات تجاری و اقتصادی بین مسلمین و سایر اقوام و قبایل که از حیث فکر و تمدن و اخلاق با مردم سایر قسمت‌های جهان تفاوت زیادی داشتند ارتباط برقرار کرد و از قرن دوم به بعد که مسلمانان به نقل کتب سایر ملل پرداختند، دایره علوم آنها وسعت یافت. در این دوره، برخی از آثار بودایی و هندی به عربی ترجمه شد که از جمله، مطالبی راجع به تصوف عملی یعنی زهد و ترک دنیا و شرح عادات را از مکاتب مختلف گرفت و در قالب شکلی خاص در آیین مختلف اجرا شد (غنی ۱۳۶۲).

زرین کوب (۱۳۸۹) منکر تأثیر آراء و عقاید ملل بیگانه در عرفان اسلامی شده و تنها به شباهت صرف بین عرفان اسلامی (تصوف) با عرفان‌های دیگر اقوام جهان معتقد است. لیکن طبق پژوهش‌ها و یافته‌های بسیاری از محققان، از جمله نگارنده این مقاله، مسئله بالاتر از شباهت است و جای انکار نیست که عرفان بیگانه، به خصوص عرفان هند و چین و ایران، در عرفان اسلامی تأثیر فوق‌العاده عمیقی داشته است. برای مثال نهضت شعوبیه، به تنهایی بسیاری از مراسمات و عادات را وارد عرفان و حتی اسلام و تشیع کرد. شعوبیه باتلفیق آداب و رسوم ایران قبل از اسلام و جلوه‌هایی از زرتشتی‌گری، با دین اسلام توانست دین اسلام را به عبارتی ایرانیزه کند و بدین ترتیب بسیاری از آداب و رسوم اصیل ایرانی، اکنون در لابه‌لای مراسمات دینی و عرفانی مسلمانان ایرانی و به خصوص شیعیان دیده می‌شود؛ مانند: جاگذاری و تبدیل سوگ سیاوش به تعزیه‌خوانی و حماسه رستم در قالب نوحه‌سرایی.

۵- عرفان و تصوف در ایران پیش از اسلام

سرزمین ایران در طول تاریخ، همواره از مراکز معنویت و عرفان بوده است. با وجود اینکه از سیر عرفان در ایران پیش از اسلام معلومات زیادی در دست نیست، اما این نکته مسلم است که بسیاری از ادیان ایرانی حاوی عناصر عرفانی بوده‌اند. این امر درباره دین زردشت کاملاً روشن است. شهاب الدین سهروردی، حکیم مسلمان اشرافی، حکمت فرزندان ایرانی را حکمت ذوقی و اشرافی می‌داند. به تعبیر او، حکمای خسروانی ایران، که گاه از ایشان به فلهویون یا پهلویان تعبیر می‌شود، عارف و اهل اشراق بودند و محور حکمت اشرافی آن‌ها نیز نور بود (آشتیانی ۱۳۶۵).



سعید نفیسی (۱۳۸۵) تصوف را اندیشه‌ای کاملاً ایرانی دانسته و آن را از اندیشه‌های سامی برکنار می‌داند. وی تصوف را آریایی محض شمرده که مطلقاً از تعالیم نصارا و یهود و حکمت افلاطونی و هرمسی تأثیر نپذیرفته است. وی (همان ۱۳۸۵) معتقد است اگر شباهتی در میان این عقاید هست، ناشی از تأثیرپذیری این آیین‌ها از تصوف آریایی ایرانی است. بنابر نظر وی تصوف ایران که اساس آن بر نفی امتیازات نژادی، طبقاتی و دینی بود، واکنش و پاسخ مردانه‌ای در برابر برتری‌جویی و برتری سیاسی تازیان بوده است و علت راه‌یافتن بعضی از افکار مغرب زمین و اسرائیلیات در تصوف ایران، ظهور ابن‌عربی در مغرب است. نفیسی (همان ۱۳۸۵) معتقد است برخی از معتقدات یهود، نصارا و یونانی از طریق کیش مانی وارد تصوف ایرانی شده و متصوفه ایرانی، آن را از یهود و نصارا نگرفته‌اند بلکه از کیش مانی اقتباس کرده‌اند. ادوارد گرانویل براون، مستشرق بریتانیایی، تصوف را واکنشی آریایی در برابر دین جامد سامیان دانسته است (اقبال لاهوری ۱۳۸۰).

عنصر عرفان در تفکر ایران باستان چنان قدرتمند است که همانطور که شیمل تأکید دارد، تصوف از جانب برخی پژوهشگران مانند ای. اچ. پالمر، به عنوان تکوین مذهب پیش از تاریخ نژاد آریایی به شمار می‌آید (شیمل ۱۹۷۵). در این رابطه، هر چند نیکلسون نظریه‌ای که تصوف را به عنوان محصول تفکر هندی یا ایرانی یا اگر دقیق‌تر بگوییم واکنش ذهن آریایی در برابر یک مذهب پیروز سامی می‌داند، رد می‌کند، اما می‌پذیرد که چنین گفته‌هایی تا حدودی صحت دارند (نیکلسون ۱۹۱۴). تشابه میان برخی جنبه‌های فلسفه‌ای ایران باستان و پاره‌ای از جنبه‌های تصوف انکارناپذیر است. این تشابه نه فقط برای گسترش تصوف در میان ایرانیان، بلکه برای تحول آن از گرایش زاهدانه به گرایشی فکورانه حیاتی بود. بر همین اساس، آن‌ماری شیمل معتقد است: «تصوف اغلب تحولی از سنخ ایرانی درون اسلام در نظر گرفته می‌شود. شکی نیست همانطور که به تازگی هم هانری کربن و هم سیدحسین نصر تأکید داشته‌اند، عناصر ایرانی معین و مهمی از میان قرون و اعصار در زیر سطح آن باقی مانده است» (زرین کوب ۱۳۸۹).

پیش از اسلام، برخی از آرای مختص تصوف، برای ایرانیان آشنا بوده است. شباهت‌هایی میان تصوف و فرهنگ مهجور و کهنه‌مزداییان باستانی ایرانی وجود دارد. یکی از این شباهت‌ها مربوط به رابطه نزدیک و صمیمی انسان با خداست. در بررسی ارتباط میان خدا و انسان در مذاهب باستانی ایرانی به‌ویژه در تعالیم زرتشت، باید در نظر داشت که این رابطه، رابطه ارباب با برده‌اش نیست، بلکه رابطه‌ای میان دو دوست است. لومل در کتابش به نام «مذهب زرتشتیان»، از گفتگوی میان خدا و انسان دقیقاً به صورت گفتگویی میان دو دوست صمیمی یاد می‌کند. اچ. اچ. شیدار نیز همین عقیده را دارد. او می‌گوید همانطور که آشتیانی برایش نقل کرده، این دیدگاه در مورد ارتباط بین خدا و انسان در پیام زرتشت، به دیدگاه رایج در عرفان بسیار نزدیک است. طبق نظر شیدار، زرتشت چنان با خدا صحبت می‌کند که گویی هیچ فاصله‌ای میان خدا و انسان نمی‌توان تصور کرد (احمدی ۱۳۹۵).

در شاهنامه فردوسی، نشانه‌هایی وجود دارد که از دوران بسیار کهن از زهد و خودسازی و پاکیزگی تن از پلیدی‌ها و ستایش و نیایش یزدان حکایت می‌کند: «یکی از آن‌ها درباره وزیر طهمورث از شاهان پیشدادی است که مردی پاکدامن و نیک‌اندیش بود. روزها دهانش را از خوردن بسته و شب‌ها برای نیایش بر پای ایستاده بود. دیگری، داستان به دنیا آمدن فریدون است در روزگار ضحاک که وی در پی کشتن آن کودک بود که مادرش فرانک، فریدون را سرانجام به کوه البرز برد و به یک مرد دینی که در غاری به عبادت مشغول بود سپرد» (جوینی ۱۳۸۰). پس زهد و ریاضت و روی آوردن به نیرومندکردن روح از سال‌های بسیار دور مورد توجه ایرانیان بوده و این اعمال برای تحت سلطه درآوردن قوای سرکش طبیعت و چیره‌شدن بر حوادث و دانستن رازهای پنهان بوده است.



۶- زمینه‌های عرفان و تصوف در ایران بعد از اسلام

پس از ورود اسلام به ایران، این سرزمین به تدریج مهد رویش علوم و معارف مختلف اسلامی از جمله تصوف و عرفان گردید. تصوف به شکل مسلکی متمایز، با عنوان و آدابی خاص، در قرن دوم هجری شکل گرفت. رهروان این مسلک احتمالاً بدان جهت که جامهٔ پشمی به تن می‌کردند، صوفی نامیده شدند. با اینکه شکل‌گیری اولیهٔ تصوف در سرزمین عراق بوده است، اما به تدریج، ایران و به ویژه خراسان، مرکز رویش و درخشش تصوف و عرفان اسلامی گردید. بسیاری از تحولات تاریخ تصوف در این سرزمین رخ داد و بسیاری از بزرگان این مشرب همچون حلاج، بایزید، خرقانی، غزالی، عطار، شمس تبریزی، مولوی، سعدی، حافظ و نظامی به این فرهنگ تعلق داشته‌اند. بیش از هزار سال است که زنجیرهٔ متصل عارفان و صوفیان در این سرزمین استمرار دارد و این میراث از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (فناپی اشکوری ۱۳۹۲). آموزه‌ها و تعالیم عرفان اسلامی چنان در فرهنگ ایرانی رسوخ کرده است که به سختی می‌توان بُعدی از ابعاد این فرهنگ را بدون تأثیرپذیری از تصوف دانست. ردپای این آموزه‌ها را در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی، از فلسفه، کلام، زبان، ادبیات، هنر، ورزش، معماری، سیاست، تجارت، جنگ و صلح، آداب و رسوم و زندگی روزمره، می‌توان آشکارا مشاهده کرد. عرفان اسلامی و تصوف در ایران به اشکال متنوعی ظهور کرده و حضور داشته است. از سلاسل و طرائق متعدد صوفیانه و عارفان فیلسوف‌مشرّب گرفته، تا عارفان شاعر پارس‌گوی، از عارفان فقیه و مفسر تا عارفان سیاست‌مدار و فعال اجتماعی و از صوفیان منزوی و خانقاه‌نشین تا عارفان جنگ‌جو و مبارز (همان ۱۳۹۲).

از پدیده‌های مهم دیگر در عرفان ایرانی، پیوند تشیع و تصوف است. از نظر بسیاری از متفکران، تصوف در ذاتش به تشیع نزدیک است و با آن مناسبت دارد. از مهم‌ترین آموزه‌های مشترک بین تشیع و تصوف، آموزهٔ ولایت است (کرین ۱۳۷۳). چنانکه بسیاری از مراسمات فعلی تشیع، ریشه در داستان‌های ایران باستان دارد؛ مانند جاسازی و جایگزینی مرثیهٔ سیاوش در قالب تعزیه و نوحه‌سرایی بر ائمه (جفرلی ۱۴۰۰). در بُعد علمی و نظری، این پیوند در آثار اندیشمندان عرفانی بسیاری همچون سید بن طاووس، سید حیدر آملی، صائن‌الدین ترکه، ملاصدرای شیرازی، محمدرضا قمشه‌ای، محمدحسین طباطبایی و امام خمینی نمودار شده است.

تصوف بر اثر برخورداری از شور و حال عرفانی، مذاهب و فرق مختلف را به سوی خود کشانده و در برهه‌ای خاص از تاریخ ایران به ویژه در خراسان سده‌های پنجم و ششم درخشید و توجه علمای مذاهب و فرق اسلامی به تصوف، بر اهمیتش افزود. بر اثر تلاش‌های صوفیان برای پیوستن و مرتبط شدن اندیشهٔ خود با شریعت، عرفان و تصوف به حوزهٔ دین و شریعت درآمد و حتی خودش به مذهب و فرقه‌ای مستقل بدل شد. از طرفی تأثیر علمای تسنن به ویژه افرادی همچون محمد غزالی در این زمینه چشمگیر بود ولی تأثیر مذهب تشیع و نهضت شوبیه بر روی عرفان اسلامی بی‌نظیر بود.

۷- جایگاه عرفان و تصوف در آثار ایرانیان مسلمان

رابعه را آغازگر تصوف عاشقانه دانسته‌اند که در مناجات‌های عاشقانهٔ خود صحبت از محبت الهی و عشق و فنا و بی‌خودی به میان آورده است (زرین کوب ۱۳۸۹). از قرن سوم هجری به بعد و با ظهور عارفانی چون بایزید بسطامی، منصور حلاج و ابوسعید ابوالخیر به تدریج، خوف از خدا و زهد و ریاضت، جای خود را به عشق و محبت الهی و رقص و وجد و سماع داد و تصوف عاشقانه جای تصوف زاهدانه را گرفت.

هجوم مغول در اوایل قرن هفتم را می‌توان زمینه‌ساز گسترش عرفان در میان ایرانیان دانست. در این دوران، عرفان در شعر فارسی نیز گسترش می‌یابد و علاوه بر آن که شاعران این عصر به مضامین عرفانی روی می‌آورند، عارفان این دوره،



اندیشه‌های عارفانه خود را در قالب اشعار شورانگیز بیان می‌کنند.

با تشکیل حکومت صفویه در ایران، صوفیان از انزوا به در آمدند و تصوف، جنبه سیاسی اجتماعی یافت و در عین حال، غرق در بدعت‌ها و آداب و ظواهر شد. با این وجود، عده‌ای از عالمان شیعه در عرفان نظری تخصص یافتند که منسوب به هیچ کدام از فرقه‌های صوفیانه نبودند؛ از آن جمله صدرالمتألهین شیرازی و ملامحسن فیض کاشانی.

نمود برجسته و بی‌سابقه عرفان اسلامی و تصوف، در اشعار و آثار ادبی ایرانی بعد از اسلام، به وضوح نشان می‌دهد که شعرا و ادبای گرانقدری مثل فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی، ناصر خسرو، عنصرالمعالی کیکاووس، سنایی، نظامی، عطار، ابن یمین و انوری، ید طولایی در عرفان اسلامی و تصوف داشته‌اند. عرفا و ادبای ایرانی، چنان اثرات عمیقی، در عرفان و تصوف اسلام و ایران گذاشته‌اند، که بسیاری از آثار و اشعار شاهکار آنها، در طول تاریخ توسط عرفا و صوفیان، به منظور تعلم و یادگیری، مطالعه می‌شده است. حضور عرفان و تصوف در سبک زندگی ایرانی‌ها و نقش شعرا و ادبای ایرانی در این زمینه به حدی است که بسیاری از آثار و اشعار و تک بیت‌های طلایی این ادبا، به شکل ضرب‌المثل و داستان کوتاه در آمده و در طول تاریخ، توسط مردم ایران و مردمی که بر اثر تبادلات فرهنگی با ایرانیان و آثار آنها آشنا شده بودند، به صورت روزمره، استفاده می‌شده است.

عرفان با ادبیات، اعم از نثر و نظم، ارتباط نزدیکی دارد، به گونه‌ای که گویی عرفا، زبان ادبی به ویژه شعر را در بیان یافته‌های عرفانی رساتر می‌دانند. یک صورت از زبان منظوم عرفانی زبان علمی یا تعلیمی است. در این زبان، عارف می‌کوشد یافته‌هایش را به زبان نظم یا شعر تعلیمی به دیگران انتقال دهد؛ مانند اغلب اشعار مثنوی مولوی و گلشن راز شبستری. لمعات فخرالدین عراقی و شرح عبدالرحمن جامی بر آن با عنوان اشعة اللمعات نیز از آثار مهم عرفانی تعلیمی در ادب فارسی به شمار می‌روند. اما شاید اغلب آثار شعری عرفانی به زبان شاعرانه به معنای زبان غیرمستقیم یا مجازی، استعاری و رمزی است.

اهمیت احوال درونی عارف هم‌چون محبت و خوف و امید و عزم در عرفان و درآمیختگی تجربه‌های عرفانی با احساسات، پیوند عرفان و احساسات را آشکار می‌کند و از آن جا که در ادبیات، به ویژه شعر نیز احساسات محوریت دارد، طبعاً بین عرفان و ادبیات رابطه نزدیکی وجود دارد. از این رو، بعد احساسی و عاطفی عرفان اسلامی در ادبیات عربی و فارسی جلوه‌ای ویژه دارد. به همین جهت است که کمتر عارفی را می‌توان یافت که از ذوق شاعرانه برخوردار نباشد. دیوان‌های عارفان شاعر از ارزشمندترین گنجینه‌های عرفانی به شمار می‌روند، به طوری که به سختی می‌توان عرفان اسلامی ایرانی را از آثار منظوم سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ و نظامی جدا دانست.

یکی از ویژگی‌های زبان ادبی عرفان، رمزی بودن آن است. شاعر الفاظی را به کار می‌برد که در ظاهر بر معنای دلالت دارند که مراد اصلی شاعر نیست، بلکه شاعر از این الفاظ به حقایق مشهود و احساسات درونی خود اشاره می‌کند. یکی از قالب‌های رایج در زبان شاعران عارف استفاده از زبان عشق مجازی است، چنان که گاه از زبانی که موهوم فسق و کفر است نیز استفاده می‌کنند. عوامل گوناگونی از جمله نارسایی زبان متعارف در بیان یافته‌های عرفانی، اصرار عرفا بر کتمان و اخفای معانی و احوال عارفانه از ناهلان، جاذبه و اثرگذاری زبان شاعرانه و گاه ملامت‌گری برخی صوفیان موجب می‌شود که آنان، ما فی‌الضمیر خود را با چنین زبانی اظهار کنند. این نوع ادبیات عرفانی در ایران فاخرترین نوع ادبیات به شمار می‌رود و علاقه‌مندان بسیاری دارد. پس از متون دینی، این نوع زبان به منزله مناسب‌ترین زبان برای بیان احوال و یافته‌های عرفانی شناخته می‌شود. این ادبیات علاوه بر بعد معنوی و عرفانی، بیش از هر عامل دیگری، بر غنا و جاذبه زبان



فارسی نیز افزوده است. از این رو، هم علاقه‌مندان به عرفان و هم علاقه‌مندان به ادبیات فارسی با این جنس ادبیات انس و پیوند خاصی دارند. این امر موجب شده است که هم علاقه‌مندان به ادبیات فارسی دارای تمایل و ذوق عرفانی باشند و هم علاقه‌مندان به عرفان اسلامی به شعر فارسی دل‌بستگی داشته باشند. بدین جهت است که بخشی از تعلیمات عرفانی به طور غیرمستقیم تحت عنوان ادبیات فارسی و تاریخ ادبیات در مقاطع مختلف تحصیلی از دبستان تا دانشگاه، آموزش داده می‌شود. از آن‌جا که ادبیات فارسی در دانشگاه تدریس می‌شود، آموزش و پژوهش در عرفان ادبی در دانشگاه‌ها بیش از حوزه‌های علمیہ دنبال می‌شود.

شعر عرفانی با روح مردم ایران آمیخته است و در بین عامه مردم رواج دارد. قرائت شعر عرفانی با آواز از قدیم در مجالس سماع صوفیان رایج بوده است. امروزه نیز در مناسبت‌های مختلف، تقالان و داستان‌سرایان و خوانندگان سنتی این اشعار را می‌خوانند. محافل و مجالس مذهبی نیز مزین به قرائت اشعار عرفانی است که در آن، مضامین دینی و عرفانی با حمد و ستایش خدا و مدح پیشوایان دینی ارائه می‌شود. مهم‌ترین بخش موسیقی و فاخرترین آن در ایران موسیقی‌ای است که در آن اشعار عرفانی شاعران عارف به ویژه حافظ و مولانا خوانده می‌شود. بدین ترتیب، از راه موسیقی و آواز نیز مضامینی از عرفان تعلیم داده می‌شود. به جهت قدرت اقناع و جذب شعر عرفانی در تعلیم عرفان، چه در آثار مکتوب و چه در خطابه‌ها از شعر عرفانی بسیار استفاده می‌شود. این جاذبه و پیوند عرفان با ادبیات و فرهنگ و هنر ایرانی موجب شده است که حتی برخی از کسانی نیز علایق دینی قوی ندارند، نوعی علایق عرفانی داشته باشند. این علایق را می‌توان در طیف‌های مختلف و گاه متضاد یافت؛ از مارکسیست و لیبرال و مسلمان متجدد تا مسلمان سنتی، از محافظه‌کار تا انقلابی همه از عرفان دم می‌زنند.

ادامه بخش حاضر به بررسی دیدگاه عرفانی سعدی، حافظ و مولانا به عنوان اندیشمندی که بیش از سایر شاعران و نویسندگان و از طریق زبان شعر و ادب در اندیشه خواص و عوام ایرانی تأثیرگذار بوده‌اند، می‌پردازد.

۹- نگرش عرفانی سعدی

سعدی به دلیل برخورداری از ذوقی سرشار و عاطفه و تخیلی کم‌نظیر، نمی‌تواند به عرفان که نگاه هنرمندانه به شریعت است، بی‌توجه بماند. از این گذشته، ادبیات پیش از او که بی‌گمان سعدی بدان علاقه‌مند بوده و مستمراً آن‌ها را از پیش چشم می‌گذرانده است، آکنده از مسایل مربوط به این جریان فکری و فرهنگی است و این شاعر بزرگ، مثل بسیاری از گویندگان دیگر، از رهگذر میراث صوفیان، از آن تأثیر می‌پذیرفته است. اگر در غزلیات سعدی جلوه‌هایی از عشق زمینی دیده می‌شود، چندان عجیب نیست، همان‌گونه که رنگ و بوی عرفانی و هم‌نشین و همپای شدن معشوق برین بی‌قرین بامعشوق زمینی نیز در دیگر غزلیات او چندان بیگانه نمی‌نماید. درواقع، سعدی هرچه را تجربه کرده، چون نقاشی چیره‌دست به تصویر کشیده است. اینکه می‌توان با جستجو در اشعار شاعران به اندیشه‌های آنان پی برد، موضوع جدیدی نیست، به ویژه شاعران کلاسیک که در آثار آنان باید به دنبال تک معنایی بود. با این حال، نکته مهم آن است که درباره سعدی این امر جلوه بیشتری دارد و با کمی دقت می‌توان سیر زندگی و اندیشه وی را در آثار او مشاهده کرد. دیدگاه‌های عرفانی سعدی چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم در غزلیات، نماینده کشش درونی سعدی به عالم عرفان به خصوص عرفان باطنی است. اگرچه سعدی به مکتب عرفانی خاصی متعلق نیست اما از آنجا که وی در مدرسه نظامیه بغداد، از مشایخ و عارفانی چون شیخ شهاب الدین سهروردی متأثر بوده است، می‌توان ادعا کرد فضای معرفتی و متعالی برخی ابیات و حتی برخی غزل‌های سعدی از این امر ناشی می‌شود. فکر غالب در منظومه فکری سعدی و در آثار او، مجموعه فرهنگ عرفانی است و این مسئله



البته به دلیل تسلط این جریان فکری در فرهنگ ایرانی در عصر سعدی است (رواق زاده و فرخ زاد ۱۳۹۵). برخی از ادبا و عرفا معتقدند که می‌توان اوج آموزه‌های مربوط به عرفان، انسان‌دوستی، مدارا، تسامح و پرهیز از مردم‌آزاری را در اشعار و نوشته‌های سعدی دید. ولی تفاوت آن با عرفان مولوی و سنایی و عطار در این است که عرفان موجود در آثار عرفا و صوفیان بزرگی مثل عطار و مولوی و سنایی، بیشتر جنبه نظری داشته و مملو از اصطلاحات سخت و پیچیده اهل تصوف و عرفان است. در حالی که عرفان سعدی، اغلب از نوع تسهیل‌شده و عوام‌فهم است و بیشتر جنبه تعلیمی و کاربردی دارد. مشهورترین و بهترین نوع از این دست که در آن توصیه به بی‌درد نبودن انسان‌ها نسبت به دردها و محنت‌های انسان‌های دیگر، فارغ از رنگ پوست، زبان، دین، مذهب، ملیت، قومیت و این گونه مسائل شده است، این سخن سعدی در کتاب گلستان او است:

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی)

در این سخن لطیف و عارفانه، عرفان حقیقی، انسانیت محض و دیگر دوستی میان جوامع بشری موج می‌زند و در بافت معناشناختی آن به حدیث امام حسن عسکری (ع) اشاره دارد: «هر آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران نیز بپسند و هر آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسند» (مجلسی ۱۳۸۸). سعدی حتی گاو و خرن و بهایم را، بهتر از انسان‌های مردم‌آزار می‌داند که خود بر درک درست ما از سه بیت طلایی مذکور سعدی، صحه می‌گذارد (سعدی ۱۳۸۴):

مسکین خر اگر چه بی‌تمیز است	چون بار همی‌برد عزیز است
گاو و خرن باربردار	به ز آدمیان مردم‌آزار

به جرأت می‌توان گفت که مفاهیم و آموزه‌های عرفانی، تا حدی در سبک زندگی مردم ایران دخیل بوده که بیت آخر شعر فوق‌الذکر، به صورت ضرب‌المثل درآمد و در زندگی روزمره آن‌ها مستعمل شده است.

۱۰- عرفان و تصوف از نظر حافظ

حافظ همان غزل‌سرای به‌نامی است که تاریخ، نام پر آوازه‌اش را نه تنها در جرگه شاعران، که در صدر کارنامه عرفان جهان ثبت کرده است. گوته شاعر و ادیب مشهور اروپا پس از سال‌ها مطالعه در ادبیات منظوم جهان به این نتیجه رسید که زبان حافظ اعجاز شعر تاریخ است و هیچ‌گاه تکرار نخواهد شد. زبان او اگر اعجاز نباشد، کرامت است. غزلیات او شرح ایام و لیالی عمری است که در مکاشفه محبوب و سیر خرابات عرفان گذشته است. پس می‌توان گفت او عارفی کامل است نه غزل‌سرایی مشهور که شاعری پیشه‌ای عارف‌مسلك باشد (اسماعیلی ۱۳۸۳).

حافظ، دگرآزاری را بزرگ‌ترین گناه و رذیله اخلاقی می‌داند که یک انسان می‌تواند در تمام طول عمر خودش، انجام دهد. وی با افتخار، اعلام می‌کند که در دین و شریعتی که از آن پیروی می‌کند، به غیر از مردم‌آزاری گناهی وجود ندارد (حافظ ۱۳۸۵):

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

در این آموزه عرفانی، اخلاقی و انسان‌دوستانه حافظ، انسان می‌تواند هر کاری بکند و امیدوار باشد که مشمول لطف و بخشایش خدا شود، مگر مردم‌آزاری، که به هیچ شکل قابل ترحم و بخشایش نیست.



این اندیشهٔ بشردوستانهٔ مطلق، مطلوب و آرمانی، بدون شک، محصول و متأثر از نظر صدها شاعر و عارف حکیم یا صوفی انسان‌دوستی است که در جای‌جای این مرز و بوم زیسته و به زبان فارسی شعر سروده و نثر نوشته‌اند. بی‌جهت نیست که شعر حافظ را عصارهٔ شعر فارسی، تا قرن هشتم هجری خوانده‌اند (فتوحی و عباسی ۱۳۸۴). حافظ در بیت شاهکار دیگری، مروّت و جوانمردی با دوستان و مدارا و مسامحه و تساهل با دشمنان را، مایهٔ آسایش و آرامش دنیا و آخرت می‌شمارد (همان ۱۳۸۴):

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

مروّت و مدارا، جلوه‌های ارزنده‌ای از نیک‌کرداری و بی‌آزاری در عرفان و حکمت اخلاق‌مدار ایرانی هستند. حافظ در جایی دیگر از دیوانش، کم‌آزاری را موجب سعادت و رستگاری ابدی برای انسان‌ها می‌داند (همان ۱۳۸۴):

دلی به ناله میازار و ختم کن حافظ که رستگاری جاوید، در کم‌آزاری است

حافظ در غزل‌های دیگر نیز، همین مضمون تأکید بر بی‌آزاری و پرهیز از بدگویی و عیب‌جویی از دیگران را به گونه‌ای دیگر آورده است (همان ۱۳۸۴):

ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم جامهٔ کس سیاه و دلخ خود ازرق نکنیم

عیب درویش و توانگر، به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

وی در بیتی دیگر، لزوم انجام فرائض دین خدا و بدی نکردن به بندگان را بدین صورت آورده است (همان ۱۳۸۴):

فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روا نیست، نگوییم رواست

حافظ در جایی دیگر، به خاطر این که زور و قدرت آزار خلق را ندارد، همانند سعدی، که پیش از این ذکر شد، شکر خداوند را به جا می‌آورد. این آموزه نشان می‌دهد که توانگرانی که به قدرت و ثروت خود می‌بالند و به واسطهٔ آنها به ایدای ملت می‌پردازند، خودفربان ابلهی بیش نیستند (همان ۱۳۸۴):

من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم‌آزاری ندارد

در غزلی دیگر، به مخاطبان شعرش توصیه می‌کند که چنان زندگی کند که اندک زحمت و مرارتی، حتی بعد از فوتشان، به دیگر آدمیان نرسد (همان ۱۳۸۴):

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

حافظ در جای دیگر، به مخاطباناش هشدار می‌دهد که مبادا خاطر اهل نظر (عرفا و حکما و انسان‌های خوش‌قلب) را آزرده کند؛ چراکه دنیا فانی است و آنچه باقی می‌ماند، اعمال ما آدمیان است (همان ۱۳۸۴):

زنهار تا توانی، اهل نظر میازار دنیا وفا ندارد، ای یار برگزیده

وی در جای دیگر، شرط سلوک عرفانی و شیوهٔ تصوف و درویشی را، پرهیز از ستم به خلق می‌شمارد (همان ۱۳۸۴):

جفا نه شیوهٔ درویشی است و راهروی بیار باده که این سالکان نه مرد رهند

غلام همت دردی‌کشانش یکرنگم نه آن گروه که آزرقت لباس و دل سپهند

حافظ در یکی از ابیات رندانه و شاهکار خود، نیکی کردن و سودرساندن به سایرین را، به هر دلیل و بهانه‌ای که باشد، مغتنم و ارزشمند می‌شمارد؛ حتی اگر انسان، به واسطهٔ یا بهانهٔ گناهی، به سایر مردم خیری برساند، در نظر حافظ، آن گناه، روا و مجاز است (همان ۱۳۸۴):

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

پرواضح است که منظور حافظ در بیت فوق، اعطای مجوز برای انجام گناه و نافرمانی خداوند نیست؛ بلکه قصد دارد با این



مثال و تشبیه جنجالی، ارزش عرفانی و اهمیت فوق‌العاده مردم دوستی و نیکی و امداد به آنها را، به مردم و بالاخص مخاطبان خود تفهیم کند. در واقع مفهوم و منظور او، همان منظور و مفهوم سعدی، مولوی، سنایی، عطار و سایر عرفا و حکمای ایرانی و اسلامی است. ولی آن آموزه و پیام را به زبان و ادبیات رندانه و جنجال‌آفرین خودش بیان کرده است.

۱۱- دیدگاه مولانا در مورد عرفان

در قرن ششم، سنایی با شعر زاهدانه و تعلیمی برای نخستین بار مباحث عرفانی را به طور جدی در مثنوی و قصیده‌هایش آشکار کرد. پس از وی، عطار با شعرهای عاشقانه و عرفانی خویش، این سیر را تکمیل نمود. مولوی با تکیه بر دستاوردهای این دو شاعر عارف، شعر عرفانی را به اوج رساند. دو اثر «مثنوی» و «دیوان شمس» مولانا در فضای عرفان ادبی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «مثنوی» چکیده و حاصل جمیع تجربه‌های عرفانی مطرح‌شده در دنیای اسلام در عالم شعر به شمار می‌رود. در «دیوان شمس» روح شادمانه‌ای موج می‌زند که کمتر در غزل‌های شاعران دیگر دیده می‌شود.

مولانا در مثنوی معنوی، علم و عرفان و عشق، هر سه را به هم آمیخته و از آمیزش آنها معجون خوش‌گوار ساخته که به مذاق همه کس سازگار است. مولانا داستان‌ها را به شکل سمبولیک پیشکش می‌کند. در مثنوی معنوی هم از سمبول‌ها و نمادها استفاده کرده و تمام مفاهیم عرفانی، دینی، فلسفی، حکمی را به صورت داستان‌هایی جذاب و همه‌فهم، به مخاطب ارائه می‌کند. داستان‌ها در مثنوی، معنی را می‌رسانند و با شیوه‌ای سمبولیک و نمادین برای ادای مطلب استفاده می‌شوند تا مفاهیم و معانی موردنظر مولانا را برسانند. مولانا در این باره می‌فرماید (مولوی ۱۳۹۱):

ای برادر قصه چون پیمان‌های است
معنی اندر وی مثال دانه‌ای است
دانه معنی بگیرد مرد عقل
ننگرد پیمان‌ها را گر گشت نقل

۱۲- جایگاه عرفان در زندگی اجتماعی ایرانیان

تصوف و عرفان در بعد اجتماعی و سیاسی، ظهورات مختلفی داشته که قیام سربداران خراسان و تشکیل دولت صفوی دو نمونه‌ی شایان ذکر در این زمینه است. در عرصه عمومی نیز صورت‌هایی از عرفان و تصوف همواره در زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان مؤثر بوده؛ از فتیان و جوانمردان و پهلوانان زورخانه‌های سنتی، که همواره زیر نام امام علی زیسته‌اند تا دسته‌های عزاداری امام حسین، همواره رنگ و بوی عرفانی و قدسی داشته است. به طوری که تا به امروز، در ادبیات عامیانه و فولکلور این سرزمین نقش و حضور پررنگی داشته‌اند. اوج ظهور اجتماعی عرفان شیعی در ایران را باید در انقلاب اسلامی ایران جست‌وجو کرد. امام خمینی ضمن آن که فقیه و سیاست‌مدار بود، عارف و استاد مسلم عرفان بود و جاذبه معنوی او بیش از هر عامل دیگری در شخصیت کاریزماتیک و رهبری وی نقش داشت.

سخن‌گفتن از عرفان یا تصوف به طور مطلق مشکل است. تحت عناوین عرفان و تصوف، باورها و مشرب‌های گوناگونی اراده می‌شود. برخی از گرایش‌های عرفانی انزواطلب و دنیاگریزند. البته چنین عرفانی با پیشرفت اجتماعی چندان سازگار نیست. عرفان اصیل اسلامی چنین آموزه‌هایی را مردود می‌داند. عرفان اسلامی برای زندگی دنیا و حیات اجتماعی اهمیت فراوانی قائل است و دنیا را مزرعه آخرت می‌داند. الگوی عرفان راستین اسلامی نه در ایش خانقاه‌نشین، بلکه پیامبر خدا (ص) و علی مرتضی (ع) هستند. اینان ضمن این که اهل عبادت و مناجات و خلوت بودند، مردان زندگی و سیاست و اجتماع نیز بودند. عرفان اسلامی در ذاتش، نه تنها حمایت از ستمگر را رد می‌کند، بلکه ظلم‌ستیز است. برخی با تهی کردن عرفان از محتوا و پیام اصلی آن، عرفان را در مقابل دین یا بخشی از دین، هم‌چون فقه، قرار داده و برای آن نقشی مثبت در عرصه سیاسی و اجتماعی قائل شده‌اند. برخی مارکسیست‌های ایرانی وانمود کرده‌اند که عرفا به تعالیم مارکسیسم نزدیک



شده و اصولی چون حرکت و جنگ اضداد را پذیرفته‌اند که بازتاب اجتماعی آن مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم است. البته شکی نیست که مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و استبداد از دیدگاه اسلام امر پسندیده‌ای است و عرفا و حکمای اسلامی به اصل حرکت اعتقاد دارند، اما این امر ربطی به مارکسیسم ندارد. مارکسیسم این اصول را برپایه ماتریالیسم مبتنی کرده و صرفاً در پی اهداف سیاسی است. اما در اسلام، این اصول مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی است و ضمن این که اهداف سیاسی و اجتماعی نیز دارد، غایت نهایی آن رستگاری انسان به مفهوم دینی و عرفانی آن است. برخی از دل‌بستگان به لیبرالیسم نیز عرفان را در مقابل دین یا دست‌کم فقه و شریعت قرار می‌دهند و بر آن‌اند که عرفان، کثرت‌گرا و مشوق تساهل و مدارای اجتماعی است، در حالی که دین یا فقه انحصارگرا و تنگ‌نظر است (فنازی ۱۳۶۳). این برداشت از عرفان اسلامی نیز مردود است. عرفان اصیل اسلامی جزئی از فرهنگ و تعالیم اسلامی است و سازگار و هماهنگ با سایر اجزای دین از جمله فقه است. نه فقه هرگونه کثرت‌گرایی و تساهل و مدارا را نفی می‌کند، نه عرفان اسلامی هرگونه کثرت‌گرایی و تساهل و مدارا را می‌پذیرد. مدارای عرفانی هیچ نسبتی با لیبرالیسم غربی ندارد و با مبانی و نتایج آن ناسازگار است. کثرت‌گرایی لیبرال مبتنی بر انسان‌محوری و گاه شکاکیت و نسبییت و انکار جدایی حق و باطل است، درحالی که نگاه مثبت عرفان به عالم و آدم و تسامح و مدارای عرفانی مبتنی بر خیر مطلق بودن هستی و رحمت و اسعه الهی در نگاه کلی به عالم است از آن حیث که عالم، جلوه الهی است. اما در عالم مناسبات انسانی، عارف به جدایی حق و باطل، زشت و زیبا و خیر و شر قائل است و احکام شرع و فقه را لازم‌الاتباع می‌داند. نظر غالب و رایج در رابطه عرفان و زندگی اجتماعی این است که عرفان اسلامی بخشی از تعالیم اسلامی است و نمی‌تواند ناسازگار با سایر بخش‌ها باشد. ابعاد ارزشی زندگی اجتماعی در الهیات و اخلاق اسلامی بیان شده است و ابعاد حقوقی آن در فقه تبیین گردیده است. عرفان، که بعد باطنی تعالیم دینی است، به همه رفتارهای فردی و جمعی آدمی رنگ معنوی داده، همه را در جهت قرب به خدا قرار می‌دهد. بنابراین عرفان اسلامی اصیل، مبارزه با ظلم و ستم و استبداد و استعمار از یک سو و کوشش برای استقرار حق و تحقق ارزش‌های متعالی هم‌چون عدالت، انصاف، احسان و رحمت از سوی دیگر را تأیید و تشویق می‌کند؛ شاهد این مدعا، حرکت‌های اصلاحی و انقلابی عارفان شیعه در طول تاریخ است؛ از قیام سرداران تا انقلاب اسلامی ایران.

امام خمینی ضمن آن که فقیه و سیاست‌مدار بود، عارف و استاد مسلم عرفان بود و جاذبه معنوی او بیش از هر عامل دیگری در رهبری او نقش داشت. هم در نظر، هم در عمل، او یک عارف تمام‌عیار بود. آثار علمی او در عرفان از یک سو و زندگی ساده و زاهدانه‌اش در اوج قدرت سیاسی‌اش شاهد این مدعاست. انقلاب اسلامی با نام خدا و با شعار توحید آغاز شد و مفاهیم اصلی آن مفاهیم معنوی و عرفانی بود و مهم‌ترین انگیزه انقلابیون نیز استقرار معنویت و زمینه‌سازی برای عصر ظهور عدالت کبری بود.

عرفان و تصوف همواره در ابعاد گوناگون زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان منشأ اثر بوده است. علاوه بر تأثیرگذاری عرفان بر فرهنگ عامه، گروه‌های مردمی خاصی تحت تأثیر آموزه‌های عرفانی شکل گرفته و منشأ آثار سیاسی و اجتماعی بوده‌اند. از فتیان و جوانمردان و پهلوانان زورخانه‌های سنتی، که همواره زیر نام مرتضی علی (ع) زیسته‌اند تا دسته‌های عزاداری حسین بن علی (ع) و نیروهای بسیجی انقلاب اسلامی. این تأثیرگذاری قبل از هر چیز در مراسم دینی تجلی دارد. یکی از این مراسم، که حس عرفانی در آن آشکار است، عزاداری‌های عمومی برای اهل بیت پیامبر به ویژه برای امام حسین (ع) است. از دیدگاه شیعیان، قیام امام حسین (ع) علاوه بر بعد سیاسی و اجتماعی، بعد قدسی و عرفانی دارد و این بعد مقدم بر دیگر ابعاد آن است، چنان که در سخنان و نیایش‌های امام حسین (ع) به روشنی بیان شده است. رکن اصلی در



شخصیت امام معصوم و ولایت او بعد باطنی و معنوی اوست و سرّ عشق و دلدادگی به امام حسین و یاران او نیز همین است. این امر هم در آثار منثور و هم در اشعار عاشورایی، که توسط مردم خوانده می‌شود، منعکس است. گفته می‌شود شعرایی، حادثه کربلا را با مکاشفه عرفانی دیده و متعاقب آن درباره‌اش شعر سروده‌اند (قیصری ۱۳۷۲). قرائت قرآن و برنامه دعا و نیایش چه به صورت فردی و در خلوت و چه به صورت جمعی، مانند قرائت دعای کمیل و ندبه نیز جلوه‌گاه دیگری از ظهور این حس عرفانی است. زیارت بقاع متبرکه، مراسم مذهبی در زمان‌های خاص، مانند عید قربان و عید فطر، حتی بسیاری از کارهای عادی زندگی مثل ازدواج و کشت و کار با این حس و حال انجام می‌گیرد. این حس در زندگی روزانه، در معماری و دیگر هنرها نیز ظهور و بروز دارد. تعلیمات عمومی عرفانی از راه‌های گوناگونی ارائه می‌شود. گسترده‌ترین راه تعلیم معارف معنوی در سطح عمومی، مجالس خطابه‌های دینی یا منبر است، که توسط وعاظ و علمای دینی انجام می‌گیرد. صدا و سیما نیز در ایران در معرفی و ترویج عرفان و معنویت نقش دارد. مباحث عرفانی، خطابه‌های عمومی و برنامه‌های ادبی عرفانی از جمله برنامه‌هایی است که علاقه‌مندان زیادی دارد.

۱۲- نتیجه

سرزمین ایران در طول تاریخ، همواره از مراکز معنویت و عرفان بوده است و بسیاری از ادیان ایرانی حاوی عناصر عرفانی بوده‌اند. عنصر عرفان در تفکر ایران باستان چنان قدرتمند است که تصوف از به عنوان تکوین مذهب پیش از تاریخ نژاد آریایی به شمار می‌آید. هجوم مغول در اوایل قرن هفتم را می‌توان زمینه‌ساز گسترش عرفان در میان ایرانیان دانست. در این دوران عرفان در شعر فارسی نیز گسترش می‌یابد و علاوه بر آن که شاعران این عصر به مضامین عرفانی روی می‌آورند، عارفان این دوره، اندیشه‌های عارفانه خود را در قالب اشعار شورانگیز بیان می‌کنند. ادبیات فارسی ایران، مخصوصاً اشعار اخلاقی و تعلیمی، مؤید این است که عرفان و تصوف، به عنوان عنصر و پدیده‌ای که ماهیتی اجتماعی و فرهنگی دارد، بازتاب و جلوه‌ای گسترده در سبک زندگی ایرانیان داشته است. این حضور پررنگ، حتی منحصر و محدود به متون ادبی مکتوب و آثار فرهنگی خواص و نخبگان جامعه ایرانی نبوده و دامنه آن به فرهنگ عامه و فولکلور نیز کشیده شده است.

منابع و مآخذ

- ❖ آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۷۶). عرفان (بخش اول: شامانیسم)، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
- ❖ ابن سینا، حسین (۱۳۸۱). الاشارات و التنبیها، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.
- ❖ اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۰). سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، تهران، نگاه.
- ❖ انوری ابیوردی، اوحدالدین محمد بن محمد (۱۳۷۶). دیوان انوری، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ❖ احمدی، فرشته؛ احمدی، نادر (۱۳۹۵). مفهوم فردیت در اسلام ایرانی، تهران، انتشارات کویر.
- ❖ بخشی، اختیار (۱۳۹۸). نگاهی به جلوه‌های کم‌آزاری، برجسته‌ترین ارزش فرهنگ ایرانی، در متون ماندگار ادبیات فارسی و در فرهنگ عام ایرانیان، دومین کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ.
- ❖ جفرلی، اسماعیل (۱۴۰۰). شعوبیه جهان‌بینی باستان‌گرای افراطی در مقابل جهان‌بینی مدرن مدنی، چاپ اول، آنکارا، نشر انجمن مدنیت، فرهنگ و بیداری اجتماعی خزر.
- ❖ حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵). دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات پیام عدالت.



- ❖ دادبه، اصغر (۱۳۸۹). سعدی و نظریه اخلاقی کم‌آزاری، مجله سعدی‌شناسی، دفتر سیزدهم.
- ❖ زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). دنباله جست‌وجو در تصوف ایران، چاپ اول، تهران، نشر امیرکبیر.
- ❖ سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۸۴). کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، به کوشش محمد صدری، چاپ پنجم، تهران، نشر نامک.
- ❖ سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۹۷). حکمه الاشراف، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- ❖ شیمیل، آن ماری (۱۳۷۴). ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ❖ صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران، تهران، ققنوس.
- ❖ عروج‌نیا، پروانه (۱۳۹۵). تاریخ عرفان اسلامی و تصوف در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ❖ عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن وشمگیر بن زیار (۱۳۹۵). قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ❖ غنی، قاسم (۱۳۶۲). تاریخ تصوف در اسلام، تهران، نشر زوار.
- ❖ فناری، محد ابن حمزه (۱۳۶۳). مصباح الأنس، تهران، فجر.
- ❖ فنایی اشکوری، محمد (۱۳۹۲). عرفان در ایران، فصلنامه اندیشه دینی، دانشگاه شیراز، شماره یک.
- ❖ قیصری، داوود (۱۳۷۲). مقدمه شرح تائیه ابن فارض در عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ❖ عزالدین کاشانی، محمود بن علی (۱۳۶۷). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، مؤسسه نشر هما.
- ❖ کامل الشیبی، مصطفی (۱۳۹۶). همبستگی میان تصوف و تشیع، ترجمه علی اکبر شهایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ❖ کتابی، احمد (۱۳۹۲). جلوه‌های مدارا در شعر حافظ، روزنامه اطلاعات، ۸ آبان.
- ❖ کرین، هانری (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سید جواد طباطبائی، تهران، نشر کویر.
- ❖ مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۸). بحارالانوار، چاپ چهارم، تهران، نشر مؤسسه اسلامی.
- ❖ مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۹۱). مثنوی معنوی، چاپ دوم، تهران، نشر سپاس.
- ❖ نفیسی، سعید (۱۳۸۵). سرچشمه تصوف در ایران، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران، اساطیر، چاپ دوم.
- ❖ نیکلسون، رینولد (۱۳۸۲). عرفان عارفان مسلمان، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم.

Abstract

Mysticism, as the common point of all mirrors and religions, is a way to discover and know the truth based on taste and enlightenment. Mysticism and Sufism, as an element and phenomenon that has a social and cultural nature, have been reflected and widely reflected in the Iranian lifestyle. This prominent presence is not even limited to written literary texts and cultural works of the properties and elites of Iranian society, and its scope has been extended to popular culture and folklore. Of course, despite the great influence of mysticism and Sufism on the lifestyle of Iranians, Iranian culture and customs have also had a reciprocal effect on mysticism and Sufism, and these influences can be clearly seen today in the religious and mystical ceremonies of the people and even in Sufi ceremonies. This article, with a qualitative approach and descriptive-analytical method, examines the position and role of mysticism and Sufism in the lifestyle of Iranians in different eras of history through exploration of ancient religious, mystical and literary works and the role and position of Sufism and mysticism in style. It examines the lives of the Iranian people throughout history. The purpose of this article is to present a picture of the phenomenon of mysticism among Iranians. Undoubtedly, the comprehensive introduction of this phenomenon both informs mystics of the various dimensions and angles of this phenomenon to choose their field of research consciously, and can also be enlightening for those who are interested in this path.

Keywords: Mysticism, Sufism, Iran, Islam, Zarathustra, Shooob